عدالت مهدوي و فلسفه تاريخ

دكتر عليرضا صدرا

اشاره:

چيستي ((تاريخ)) و فلسفه آن، مسألهاي است كه از ديرباز، ذهن بسياري از انديشمندان جهان را به خود مشغول كرده است.

اگر تاريخ را هدفمند و داراي قانون و سير معين بدانيم، اين پرسش به ذهن ميرسد كه اين حركت، به سمت عدالت است يا سمت و سويي ظالمانه دارد؟ و مهمتر از آن، آيا تاريخ، از آن جهت كه تاريخ است، عدالت مهدوي را بر ميتابد يا با آن سر ناسازگاري دارد؟

نويسنده در اين نوشتار، به بحث درباره نسبت بين تاريخ و عدالت مهدوي ميپردازد و پس از نقل ديدگاههاي مختلف، نظر اسلام را در اين باره شرح ميدهد.

موضوع اصلي مقاله، ((عدالت مهدوي در تاريخ))، در فلسفه تاريخ و در تاريخ اجتماعي، سياسي و مدني انسان است. به اعتباري ديگر، موضوع آن تاريخ، فلسفه تاريخ سياسي و حتي فلسفه تاريخ مهدويت و عدالت مهدوي است. مراد از فلسفه تاريخ، نگاه مهدوي به تاريخ و سير جهاني آن تا سر حد هدايت و دولت نهايي و نگاه تاريخي به عدالت و ساختار نهايي آن تا سر حد سياست و نظام سياسي غايي است. مراد از عدالت مهدوي، اعم از، يكي، عدالت‌نگري و نيز عدالت‌گرايي مهدويت در دوران غيبت و انتظار است و ديگري، عدالت و عدالت‌گري و نيز عدالت‌گذاري مهدوي در آينده نهايي تاريخ، در ظهور و حاكميت دوران مهدي بوده و نيز در فلسفه سياسي مهدوي و مهدويت، به ويژه در نگاه‌ها و نظريات گوناگون فلسفي تاريخي و آينده‌گرا، موعود‌گرا و منجي‌گرا است.

پرسش اصلي، ((خاستگاه و جايگاه عدالت مهدوي در فلسفه‌(هاي) تاريخ سياسي)) بوده يعني عبارت از چرايي و چيستي‌شناسي عدالت، مهدويت، عدالت مهدوي، و نيز تاريخ و تاريخ سياسي و فلسفه تاريخ سياسي و به ويژه نسبت و رابطه اين دو و حتي چگونگي آن‌ها است. به عبارت ديگر، آيا تاريخ رو سوي عدالت، هدايت و كمال و كارامدي نهايي دارد، آن‌گونه كه در فلسفه سياسي و فلسفه تاريخ سياسي مهدوي و مهدويت موضوعيت داشته و پذيرفته شده است. يا خير؛ يعني برعكس بوده و جهان، رو سوي شر، ظلم و ظلمت و انحطاط و قهقرا دارد؟ يا اين‌كه آينده تاريخ جهان، معلوم نيست و مبهم است؟ بلكه حتي تاريخ، اصلاً فاقد سير يا سير مشخص بوده و پيوست و هدف و نيز قانونمندي ندارد؟ بر اين اساس، جهان چيزي جز توده‌اي از اجزاي ناموزون نيست كه به صورت درهم در تعامل و تأثير و تأثر متقابل دو و چندين جانبه قرار دارند. در اين صورت، تاريخ چيزي جز چينش زماني و چه‌بسا انتزاعي حوادث، بيش نيست.

فرضيه اصلي: ((عدالت مهدوي، غايت و نهايت تاريخ و فلسفه تاريخ جهاني و انساني است)).

كليد واژگان: ((عدالت))، ((مهدويت))، ((عدالت مهدوي))، ((فلسفه))، ((تاريخ))، ((فلسفه تاريخ))، ((هستيشناسي))، ((چيستيشناسي))، ((چگونهشناسي)).

عدالت: به معناي تعادل ميان ساحات مادي و معنوي، تعادل ميان توسعه اقتصادي و تعادلي فرهنگي، تناسب ميان فرد و نقش و آزادي‌هاي مشروع فردي با جامعه و عدالت اجتماعي و با دولت و اقتدار قانوني آن، و توازن ميان افراد، گروه‌هاي اجتماعي، اجتماعات مدني ملي تا سطح بين‌المللي، امتي و جهاني بر اساس استحقاق و استعداد است.2 عدالت به معناي رفع هرگونه نارسايي تك ساحتي صرفاً مادي و يا ناسازواري تنازعخيز بوده و به تعبير مولاي متقيان(ع)، اعطاي حق و قرار دادن هر چيزي در موضع درست خويش به شمار مي‌رود.3

مهدويت: به معناي اميد و انتظار سازنده و پويا به عدالت آينده‌ جهاني و انساني يا موعوديت متعادل و متعال بوده و مبين دوران زرين نهايي فرارو و نگرش و گرايش بدان است. هر چند نگرش‌ها و گرايش‌هاي غير و ضد مهدوي، كمابيش وجود دارد، مهدويتگرايي به معناي آينده‌نگري، موعود و منجيگرايي، نهايت‌گرايي و حتي در مواردي كمال و تكاملگرايي، پديده‌اي فراگير، ريشه‌دار و ديرپاي است. خواه مهدويت، هدايت و نهايت‌نگري و غايتگرايي راستين با هدايتگرايي و مهدويت ادعايي و نادرست كه خود اعم از مهدويتگرايي ناقص و شبه مهدوي يا دروغين و دجالي است.

پيش درآمد

الف) ((تاريخ)) حوادث و سير گذر آن‌هاست. تاريخ اگرچه مربوط به پيشينه حوادث، اوضاع و واقعيت‌هاي كنوني جهان و ديرينه آن‌ها بوده، ولي با برخورد علمي و پديده شناسانه، به ويژه با نگاه فلسفي، هستيشناسانه و چيستيشناسانه با آن، مي‌توان از گذشته به عنوان پيشينه و پشتوانه اوضاع كنوني و شناسايي و عبرتآموزي از آن بهره جست. حتي با برخورد پديدهشناسانه با پديده‌هايي همچون تاريخ، مهدويت، عدالت و عدالت مهدوي، چه بسا بتوانيم تا حدود زيادي در قياس پيشينه و در تداوم سير و راستاي واقعي تاريخي و واقعيات كنوني، به آيندهنگري، تحليل و پيش‌بيني آينده‌هاي نزديك و دور و نيز در گستره‌هاي كوتاه برد و بلند برد، حتي در مورد حد نهايي سياسي و اجتماعي انساني پرداخت. مراد از تاريخ (مهدويت)، حوادث سياسي و اجتماعي انسان‌ها، اجتماعات انساني و جامعه جهاني و نيز سير، تداوم و تكامل كلي و نهايي آن است. مراد از عدالت، عدالت مهدوي، عدالت سياسي و اجتماعي انساني بوده كه در بستر عدالت در نظام طبيعت و در گستره نظام آفرينش و جهان هستي جريان داشته و در نهايت در سراسر جهان انساني در سراسر زندگاني و هستي سياسي انسان و جامعه بشري گسترش يافته و ريشه خواهد دوانيد. عدالتي كه ايجاب و ايجاد آن به اشكال گوناگون، دغدغه و داعيه تمامي نظريه‌ها و نظام‌هاي سياسي در هماره تاريخ و در گستره جغرافياي سياسي جهاني بوده و همچنان هست. دغدغه و داعيه‌اي كه مطالبه آن، مطلوب همگان و مطلوبيت آن، مورد مطالبه همگاني بشريت و آحاد، گروهها و جوامع بشري بوده، هست و خواهد بود.

ب) پديده‌ها و پديدهشناسي سياسي يا علم تاريخ و مهدويت و از جمله عدالت و عدالت مهدوي به معناي اعم، نظام و آميزه‌اي متشكل از مراتب سهگانه هستي و هستي شناسي، چيستي و چيستيشناسي و چگونگي و چگونهشناسي است. فلسفه سياسي تاريخ يا فلسفه تاريخ سياسي و نيز فلسفه (سياسي تاريخ) مهدويت، در پاسخ به پرسش از چرايي و چيستي آن‌ها، به مراتب دوگانه هستيشناسي و چيستيشناسي اين پديده‌هاي تاريخ مي‌پردازد. شناخت فلسفي از جمله در مورد تاريخ، مهدويت و عدالت، بدين ترتيب، بنياد نظري يا نگاه و بينش ما را در زمينه تاريخ، مهدويت و عدالت مهدوي، تبيين، اصلاح و تنظيم مي‌كند. كما اينكه دانش و فن تاريخ، مهدويت و عدالت، با تاريخنگري و مهدويت نگري و به ويژه به تاريخ (و مهدويت) نگاري، آگاهي‌هاي تاريخي ما تأ‌مين ساخته و يا آگاهي‌هاي ما را نسبت به چگونگي واقعيت، وقوع و تحقق عيني تاريخ و مهدويت، يعني سازوكار و روش عملي تاريخ و سير و ساختار آن تصحيح، ترسيم و تنظيم مي‌كند و افزايش مي‌دهند. با شناخت چرايي، چيستي و چگونگي گذشته و سير آن، و در قياس با آن، به تحليل حاليه و بر اين اساس و در اين راستا به صورت تخميني و احتمال، به پيشبيني وضعيت آينده ممكن پرداخته مي‌شود. فلسفه سياسي، فلسفه تاريخ و فلسفه مهدويت، بنياد نگرش و بينش سياسي، تاريخ سياسي و مهدوي را تعيين و ترسيم مي‌‌نمايد. چنان كه فن و دانش سياسي، تاريخ سياسي و مهدويت، آگاهي‌هاي عيني ما را در اين زمينه‌ها تأمين مي‌كند و در جهت تطبيق علمي و حتي تحقق عملي بينش سياسي ما با واقعيات عيني و جاري، آموزنده و كارساز خواهند بود. عقل آدمي، به صورت فطري، اصل ضروريات اوليه، همچون ضرورت امنيت، نظم، عدالت، امانت و وحدت يا رابطه علي، به ويژه علت فاعلي و علت غايي در عرصه پديده‌هاي انساني، اجتماعي و سياسي را درك مي‌كند. همچنان كه اصل ضرورت و هستي يا وجود مبدأ عالم، توحيد، معاد، نبوت، عدالت و امامت را اجمالاً و به صورت كلي درمي‌يابد. لكن براي درك چيستي، حدود و مفاهيم آن‌ها به صورت تفصيلي، نيازمند منبع وحي و منشأ علم الهي معصوم است. چنانچه در درك عيني و عملي و تطبيق خارجي آن‌ها چه در طبيعت و چه تعميم آن در زندگي اجتماعي و سياسي خويش، نيازمند عبرت و تجربهآموزي از آيات و نشانه‌هاي عيني آن اصول است كه با مطالعه در آفاق و انفس به دست مي‌آيند. بنابراين اين اندازه از درك و دريافت هستي و هستيشناسانه كه بنياد عقلاني و فطري درك و مطالبه مهدويت و عدالت مهدوي بوده و در عين حال، بنياد عقلاني و فطري فلسفه تاريخ سياسي و مهدويت به شمار مي‌آيد، در نگاه اسلامي، عموم بشري و عموم تاريخي است. تبيين مفاهيم، حدود يا چيستي و تفصيل چيستيشناسانه اين بنيادها و ادراكات اجمالي، نيازمند وحي، علم و هدايت الهي بوده كه در قالب رسالت و نبوت و در شكل دين و شريعت، به منظور روشنگري و هدايت تشريعي بشريت، از طريق پيامبران، رسولان و اولياي الهي و امامان معصوم(ع) در اختيار بشريت قرار گرفته‌اند. بدين ترتيب، انسان‌ها به طور يقيني، ولي به صورت اجمالي در زمينه بنيادها و ضرورت مهدويت، به عنوان غايت و علت غايي و نيز ضرورت عدالت و امنيت و مانند اين‌ها، داراي نگرش و در نتيجه گرايش كلي و مشترك هستند. مكاتب مدني به ويژه ديني با تبيين و تفصيل اين بنيادها، خواه به صورت حقيقي و خواه غير و ضدحقيقي، يعني پنداري يا توهمي، سبب پيدايي رويكردهاي دوگانه حقيقي و ناحقيقي و رهيافت‌هاي سه‌گانه يقيني، پنداري و توهمي در زمينه آينده‌گرايي، مهدويت موعوديت و فلسفه تاريخ و از جمله در زمينه عدالت مي‌گردند. مكتب‌هاي الهي، به ويژه مكتب ديني مدني متكامل و نهايي اسلام محمدي(ص) در رهيافت شيعي و امامت، علاوه بر تبيين و تفصيل نوعي مهدويت، و وراي پيش‌بيني فلسفي تاريخي و تحليل علمي تاريخي به پيش‌گويي و خبررساني در زمينه مصاديق كلي و حتي برجسته و نيز شاخصه‌ها و اشكال و سياست‌ها مهدوي و همچنين شخصيت مبرز حضرت مهدي(عج‌ا...) و ويژگي‌ها و مشي آن حضرت پرداخته‌اند. مكاتب تحريفي و انحرافي به ويژه نظريه‌ها و نظام‌هاي سياسي اومانيستي، كه خود را از نعمت منبع علمي وحي و از بركت هدايت الهي محروم كرده‌اند، نارچار در حد وسط، يعني تبيين مفاهيم سياسي، اجتماعي و انساني، عموماً از جمله در زمينه مهدويت و نيز پيش‌گويي‌هاي راستين در اين راستا، دچار اشكال گوناگون انحراف نظري و عملي سياسي، اعم از نسبيتگرايي مطلق، شكاكيت و نيهيليسم بدبينانه يا خوشباورانه و راستروانه يا كژتابانه (و چپ روانه) راديكالي يا محافظهكارانه گشته و مي‌گردند. هرچند به ظاهر، گاه درك قريب به درستي در فلسفه تاريخ از جمله در زمينه مهدويت، آيندهنگري و عدالت نهايي و مهدوي داشته باشند. دركي كه بسيط و غيريقيني بوده و چه بسا در معرض چالش و ترديد قرار داشته و به همان ميزان سست بنياد، لرزان و در معرض فروپاشي است. حال اينكه در نگاه و نظريه مدني و راهبردي الهي و به ويژه در مكتب و بينش رساي اسلامي و شيعي، درك علمي و فلسفي تاريخ از مهدويت و عدالت مهدوي، هم حقيقي و بنيادين بوده و هم جوهري يا ماهوي و يقيني است. همچنين شناختي واقعي و عملي به شمار مي‌رود. به همين سبب، اينچنين جرياني، با وجود پيروان خود، رهبران و پيشتازاني مصمم، استوار و پايدار دارد. بدين ترتيب، دو رويكرد و سه رهيافت علمي به معناي مطلق در زمينه سياسي و مهدوي و از جمله در فلسفه تاريخ عمومي و مهدويت شكل گرفته و در جريان است: يكي رويكرد علمي و از جمله فلسفي و فلسفي تاريخي كه مي‌توان از آن به رويكرد علمي، فلسفي و فلسفي تاريخي حقيقي و يقيني تعبير كرد. اين رويكرد هم به صورت عقلي و استدلالي، هم به صورت وحياني و استنادي يعني با تفسير و اجتهاد متون ديني و هم به صورت تجربي، استقرايي و مشاهده تاريخي و سياسي ملي تا جهاني، به طور توأمان و به شكل مراتب سه گانه علمي و روشي، به بحث و بررسي در اين خصوص مي‌پردازد. ديگري رويكرد غير يا ضد علمي و فلسفي كه يكي رهيافت پنداري و ظني بوده و شبه علمي است.

اين صدف‌ها نيست در يك مرتبه

در يكي در است و در ديگر شبه (مولوي)

ديگري رهيافت توهمي به تعبيري قرآني و اساطيري و افسانهسرايي بوده و ضد علمي است.4

ديو بر شبه سليمان كرد ايست

علم مكرش هست علمناش نيست (مولوي)

ج) فلسفه تاريخ، به اعتباري ديگر به بحث و بررسي هدفمندي، قانون‌مندي و نظام‌مندي تاريخ پرداخته و همچنين سير و ادوار تاريخي و پيوستگي يا گسستگي و نيز تكاملي يا غيرتكاملي بودن آن را واكاوي مي‌نمايد و هستي و چييستي يا منشأ علمي و نظري، مبدأ عملي و عيني و نيز مبنا، مفهوم و حدود آن‌ها را وارسي مي‌‌كند. كما اينكه دانش و نيز فن تاريخ بدين اعتبار، در پي كشف قوانين و نظام‌هاي واقعي حاكم بر تاريخ و چگونگي، يعني سازكار و روش وقوع آن‌ها بوده يا تا حدودي در پي ترسيم و توجيه ادوار تاريخي و نشان دادن پيوستگي يا گسستگي عيني و عملي آن در واقعيت است. بر اساس نوع برخورد علمي با تاريخ و فلسفه آن، سه راهبرد فلسفي تاريخي (سياسي)، به معناي مطلق وجود داشته و در جريان است: اول، فلسفه تاريخ و تاريخي و سياسي كه با برخورد بنيادين، جامع، نظام‌مند و هدف‌مند با سير و ساختار هستي و حيات آدمي و سياسي و سير و تاريخ آن، قابليت و ظرفيت آينده‌اي متعادل و متعالي را فراروي بشريت و جامعه جهاني انساني به تصوير مي‌كشد. اين نگاه معتقد و مدعي قانون‌مندي، نظام‌مندي و هدف‌مندي تاريخ و حتي سير گسست‌ناپذير آن است، ولي اين سير لزوماً به صورت تك خطي و مستقيم نبوده، بلكه قطعاً و ضرورتاً بايستي داراي فراز و فرودها و راستروي‌ها و كج‌تابي‌هاي بسياري در فرا راه خويش بوده و خواهد بود. چرا كه فلسفه حيات، آزمون الهي و ايمان و عملي صالح انسان، خواه به صورت فردي و حتي شخصي يا گروهي، اجتماعي و امتي تا سر حد جهاني، ذاتي بوده و اجتناب ناپذير است. اينچنين ضرورتي، زمينه‌ها و امكان حركتي پيوسته، ولي پرپيچ و خم و در نهايت پيروزي را فراروي جامعه جهاني و جهان بشري فرانمود و قرار مي‌دهد. چشم‌انداز نهايي جهان‌گرايي مهدوي، بر اساس مدل همبستگي و حتي پيوستگي جهاني و انساني بشريت، بر اين اساس بوده و در اين راستا است. دوم، تفلسف تاريخ و تاريخي و سياسي، كه با نگاه طبيعتانگارانه تكساحتي و صرفاً اقتصادي يا مادي و دنيوي سير و ساختار سكولاريستي، اومانيستي انسان و جامعه انساني و تاريخ آن را جست و جو كرده و بهشت شدادي را پيش روي بشريت به تصوير مي‌كشد. انگاره تا حد پنداره فرايند جهاني شدن اقتصاد و توسعه جهاني اقتصاد، يا توسعه صرفاً مادي، تك ساحتي و ابزاري، در اين راستا مطرح شده و بر اين اساس توجيه مي‌گردد. سوم، سوفيسم و سفسطه تاريخ و تاريخي و سياسي، كه با نگاه داروينيستي، هژمونيك و تنازعي، نظام سلطه جهاني و جهانيسازي سيطرهجويانه و استبدادي را، فراروي بشريت برمي‌نماياند و برمي‌تاباند. استراتژي جهانيسازي آمريكايي نومحافظهكاري و يكهتازي‌هاي اشغالگرانه ميليتاريستي كنوني، ريشه در اين توهم افسانه‌گون و آلود و تعصبات و تصلب ايدئولوژي‌هاي نئوصهيونيستي و صهيونيسم مسيحي دارد. 5

درآمد

بدين ترتيب، دو گونه برخورد متعارض نظري و به تبع آن، سياسي در تاريخ و با تاريخ صورت گرفته و مي‌گيرد. اين دو برخورد همچنين نسبت به فرايند سياست و هدايت و به خصوص مهدويت و از جمله عدالت مهدوي در جريان است. اين برخوردها بسان دو رويكرد حتي با آينده‌نگري و نيز موعودگرايي رايج بوده و هست: يكي ـ رويكرد متعالي يا رويكرد هم متعادل و هم متعالي. اين رويكرد علمي و عملي حقيقي و يقيني بوده و رهيافت فلسفي نظري و عملي سياسي، فلسفه تاريخي و فلسفه مهدويت را در برمي‌گيرد. ديگري رويكرد نامتعالي يا رويكرد هم نامتعادل و هم نامتعالي و به اصطلاح طبيعي. اين رويكرد غيرعلمي و غيريقيني به شمار مي‌رود. از جمله، در زمينه‌هاي فلسفي تاريخي سياسي مهدويت. رويكرد نامتعالي، خود شامل رهيافت غيرعلمي تا رهيافت ضد عملي است؛ يعني شامل رهيافت پنداري و ظني و از جمله تفلسفي سياسي، تاريخي و مهدويت تا رهيافت توهمي و اساطيري يا افسانه‌گون و افسونگرا و از جمله سوفيسم و سفسطه سياسي، تاريخي و مهدويت است. اين دو رهيافت پنداري و توهمي سياسي، تاريخي و حتي مهدوي و آينده‌نگر و عدالت آن نيز با هم كاملاً متعارض خواهد بود. بنابراين در اين زمينه‌ها، همواره با دو رويكرد متابين و متناقض و سه رهيافت متضاد، متعارض و حتي متنازع رو به رو هستيم.

اول) عدالت مهدوي و فلسفه تاريخ در رويكرد نامتعالي

همانگونه كه اشاره شد، رويكرد نامتعالي علم و فلسفه سياسي، تاريخ، عدالت و مهدويت يا آينده، منجي و موعودنگري و گرايي، شامل نگرش‌ها و گرايشات الهي تحريفي و يا بشري انحرافي است. مكاتب بشري به ويژه مدرنيستي اعم از رهيافت‌هاي غير يا ضد مهدوي و نيز رهيافت‌هاي مهدوي به معناي آينده‌نگر، منجي‌گرا و حتي موعودگراي پنداري يا توهمي و در واقع شبه مهدوي و مهدويت دروغين، دجالي و ادعايي است. تمامي اين رهيافت‌ها، زيرمجموعه و خرده جريانات رويكرد نامتعالي سياسي، فلسفه تاريخ و عدالت يا حتي مهدويت و آينده‌نگري است. رهيافت‌هاي بشري و به ويژه مدرنيستي، رهيافت طبيعي يا طبيعتانگارانه فلسفه تاريخ و عدالت نهايي و مهدوي به شمار مي‌رود. عدالت و عدالت مهدوي و نيز فلسفه تاريخ و مهدويت، بر اساس تمامي رهيافت‌هاي رويكرد نامتعالي مزبور، با دو دسته راهبرد پنداري و توهمي خواه خوشباورانه (اُپتي ميسم Optimism) يا بدبينانه (پسي ميسم Pasimism) به بررسي عدالت و مهدويت و عدالت مهدوي و از جمله در زمينه مهدويت و عدالتنگري و مهدويت و عدالتگرايي از يك سو و تاريخ و فلسفه تاريخ سياسي از ديگر سو و رابطه يا نسبت ميان اين دو پرداخته‌اند:

1. راهبرد پنداري خوشبينانه، توسعه و عدالت تكساحتي مادي، ابزاري، دنيوي و احياناً لوازم آن همچون امنيت، صلح و آزادي طبيعي و بشري را حد نهايي تاريخ و عدالت تلقي مي‌نمايد. در اين رهيافت، خوشبختي به معناي خوشحالي و خوشزيستي، حد نهايي زندگي و تاريخ به شمار مي‌آيد. 6كمونيسم نهايي بي‌طبقه و جهاني در نظر و نگاه ماركسيسم، از اين جمله است. همينطور فرآيند جهاني شدن اقتصادي جاري به شكل هماهنگي و همكاري و تقسيم كار اقتصادي جهاني مطلوب آن را مي‌توان در اين بخش بررسي كرد.

2. راهبرد توهمي و سوفيستي خوشبينانه، تسلط و به اصطلاح عدالت طبيعي، داروينسيتي و تنازعي استكباري و استبدادي زورمدارانه و احياناً لوازم آن از قبيل قدرت يا زور و سلطه و سازمان و نيز ابزار مربوطه را حد نهايي تاريخ و عدالت تلقي مي‌كنند. نظريه پايان تاريخ ليبرال دموكراسي فوكويامايي و جنگ تمدن‌هاي هانتينگتوني و نيز سياست جهاني قدرت مورگنتايي، در اين بخش جاي مي‌گيرد. همينطور فرابرد جهانيسازي آمريكايي و در واقع اقتصاديسازي جهان به شكل وابستگي جهاني، ادغام و يكگونگي و غربيسازي جهاني به گونه استبداد و نظام سلسله مراتبي جهاني مطلوب آن مي‌تواند در اين زمينه و در اين راستا به شمار آيد. يك جانبهگرايي‌هاي يكتازانه و ميليتاريسم يا نظاميگري‌هاي اشغالگرانه نومحافظهكاري آمريكايي در سطح جهاني به ويژه در منطقه خاورميانه، جهان اسلام و خليج فارس، در حال حاضر را نمود اين چنين رهيافت، بنيادي مي‌توان تلقي نمود. 7

3. راهبرد پنداري بدبينانه، نسبت به آينده و نيز تاريخ و فلسفه تاريخ پسامدرنيستي از جمله در نگاه و نظريه ميشل فوكويي و گسست تاريخي وي را بايستي در اين زمره قلمداد نمود.

4. راهبرد توهمي بدبينانه، تاريخ و آينده آن را قهقرايي و رو به تيرگي و نيهيليسم يا پوچي، گيجي و اغتشاش معرفتي، معنوي و سياسي مي‌انگارد. خواه قائل به سير و پيوست تاريخي باشند يا گسست، بي‌هدفي، بي‌نظمي يا آنارشي و هرج و مرج تاريخي، سياسي و نهايي را در نظر بگيرند. نيچه و اشپنگلر، برترين نمونه و نماد اين رهيافت به شمار مي آيند.

همانگونه كه اشاره شد، رويكرد نامتعالي فلسفي تاريخ، عدالت و مهدويت و رهيافت‌هاي دوگانهپنداري و توهمي آن و نيز راهبردهاي چهارگانه خوشباورانه تا بدبينانه آن‌ها، ريشه در نگرش و گرايش تحريفي و انحرافي به ويژه ماترياليستي، ناتوراليستي و اومانيستي مدرنيستي يا مادي، طبيعي و به خود واگذاشتگي انسان در هر دو شاخه ليبراليستي و سوسياليستي فلسفه و عمل مدرن در غرب دارد. نگرش و گرايشي كه از سكولاريسم و لائيسيته يا جدايي دين، معنويت و اخلاق از سياست، دولت و قدرت در تاريخ و به ويژه در حال و آينده تغذيه نموده و در تمامي نظريه‌ها و نظامات سياسي مغرب زمين بازتاب دارد.

دوم) عدالت مهدوي و فلسفه تاريخ در رويكرد متعالي

رويكرد متعادل و متعالي عدالت مهدوي و فلسفه تاريخ، نگرش و گرايشي ميانهروانه يا اعتدالي و تعاليبخش است. اين رويكرد بر اين اساس، رهيافت بدبينانه و رهيافت خوشباورانه رويكرد نامتعالي و طبيعتانگار فلسفي تاريخ، عدالت و آينده يا مهدويت را برنمي‌تابد. رويكرد متعالي، رهيافتي حقيقي يا واقعي حقيقي نسبت به تاريخ و سير، فلسفه و آينده آن و نيز نسبت به عدالت، سياست، مهدويت و حد نهايي بشريت است. بدين ترتيب، رهيافتي خوشبينانه به معناي اميدوارانه به تاريخ و آينده بشريت به شمار مي‌رود كه معتقد و مدعي عدالت جهاني در شكل جهانيسازي حقيقي و يقيني بوده و مروج جهانيسازي به شكل همبستگي تا حد پيوستگي جهاني است. عدالت در اين رهيافت، دستيابي جامعه جهاني و انساني، به كمال لايق و شايسته خود و نيز به كارآمدي لايق و شايسته خويش است. آنگونه كمال و كارآمدي كه با كشف، باروري و بهره‌برداري بهينه و حداكثر از تمامي استعدادهاي مادي و معنوي دروني و بروني انساني و جامعه بشري صورت مي‌پذيرد. چنانچه بهره‌وري و اثربخشي در جهت توسعه هر چه بيشتر اقتصادي، عمراني و ابزاري، توأمان با تعادل سياسي به ويژه ميان توسعه اقتصادي و در جهت تعالي فرهنگي و اخلاق جهاني انسان‌ها و جهان انساني صورت مي‌پذيرد. بدينترتيب اساس و اركان عدالت اجتماعي مهدوي را، عدالت اقتصادي، عدالت سياسي و عدالت فرهنگي ميان آحاد افراد، گروه‌هاي اجتماعي و جامعه و نيز دولت تشكيل داده و شاكله آن توسعه متعادل و متعالي يا تعالي توسعه است. برخي از صاحب نظران فلسفه تاريخ سياسي با نگاه آينده‌نگري و مهدويتگرايي، همچون ((كارل ياسپرس))، ((ويل دورانت))، ((تاين بي)) و ((سورو كين))، نسبت به جريان مدرنيسم غربي و اولويت سيطره ساحت مادي آن و بي‌عدالتي، تبعيض‌ها و بحران‌هاي ناشي از آن، بدبين بودند و دست كم با سوء ظن به آن مي‌نگرند؛ ولي در عين حال و متقابلاً نسبت به آينده بشريت، حالتي انساني‌تر، لطيف‌تر، فرهنگي و اخلاقي و عادلانه‌تر و در عين حال جهاني را پيشبيني مي‌نمايند. اينان را مي‌توان به يك اعتبار كمابيش در زمره عدالت‌گران متعادل و متعالي در فلسفه تاريخ به شمار آورد. رويكرد متعالي عدالت مهدوي و فلسفه تاريخ با سه رهيافت اصلي قرآني، روايي و نظري، به بررسي عدالت، مهدويت و عدالت مهدوي از يك سو و به وارسي تاريخ يا تاريخ انساني، اجتماعي و سياسي يا مدني و در نهايت به كالبدشكافي سير و ساختار فلسفي تاريخ يا فلسفه تاريخ سياسي از ديگر سوي مي‌پردازد. اين رهيافت‌هاي سه گانه، در همين حال به رابطه يا نسبت ميان اين دو نظر داشته‌اند.

الف) رهيافت قرآني

اول ـ در رهيافت راهبردي قرآن، بسان كتاب مكتب راهبردي اسلام، از همان اوان، يعني در سوره حمد، به عنوان فاتحه الكتاب يا مدخل و پيش درآمد كتاب، ام الكتاب، مرجع و گزيده قرآن، اساس الكتاب، بنيان و چهارچوبه موضوعي نظريه قرآني و سبع المثاني، نقاط عطف و سير تحول نظريه و نظام رهبردي مكتب و كتاب الهي و اسلام، همان دو جريان و دو رويكرد نظري و عملي هادين و ناهادين اعم از دو رهبرد متعارض ضالين يا گمراهان و مغضوبين يا بدراهان و ستمگران را در ساختار راهبردي تاريخي و جهاني ترسيم و معرفي مي‌نمايد. قرآن از هادين، كه صراط و راه مستقيم و سياست هدايت را به عنوان نعمت، درك و دريافته و راهروي مي‌كنند به مقتصدان و ميانهروان متعادل و تعاليگرا تعبير مي‌كند و از ناهادين، كه صراط غيرمستقيم يا گمراهي تا ضد مستقيم و بدراهي و بيراهي را پيشه خود ساخته‌اند، با عنوان و به عنوان يك سويهنگري افراطگران و يا متقابلا تفريطگران ياد مي‌كند. دو رويكرد با سه رهيافت يا سه جريان معارض كه سرتاسر تاريخ پيشامهدي از پگاه تاريخ به ويژه در سير تاريخ بدو مدنيت پيشاتاريخ تا خاتمه غيبت و ظهور منجي موعود فراتاريخ، جريان داشته و پيشروان و پيروان آن‌ها، بر اين اساس در اين راستا، پيوسته در تنازع با هم به سر مي‌برند. رويكرد و رهيافت نخست، اساس هدايت و مهدويت نگران يقيني و عدالتگرايان حقيقي و راستين و حكمتبنياد و تعاليگرا را تشكيل مي‌دهد. رويكرد دوم و رهيافت‌هاي دوگانه آن زيرساخت و ماهيت يا چيستي و مباني هم نگرش‌ها و گرايش‌هاي تاريخي و سياسي غير يا ضدمهدي و هم نگرش‌ها و گرايشات مهدوي دروغين يا شبه مهدوي يا مهدوي نمايي‌هاي ادعايي را تشكيل داده و تبيين مي‌سازند.

مولوي، به همين مناسبت در حكمت خلافت آدمي و در تفسير (اذ قال ربك اني جاعلٌ في الارض خليفةً) مي‌سرايد:

پس خليفه ساخت صاحب سينه‌اي تا بود شاهينش را آيينه‌اي

پس صفاي بي‌حدودش داد او وانگه از ظلمت ضدش بنهاد او

دو علم بر ساخت اسپيد و سياه آن يكي آدم دگر ابليس راه

در ميان آن دو لشكر گاه رفت چالش و پيكار آن چه رفت رفت

همچنان دور دوم هابيل شد ضد نور او قابيل شد

همچنان اين دو علم از عدل و جور تا به نمرود آمد اندر دور دور

ضد ابراهيم گشت و خصم او و آن دو لشكر كين گزار و جنگ جو...

دور دور و قرن قرن اين دو رفيق تا به فرعون و به موساي شفيق...

همچنان تا دور و طور مصطفي با ابوجهل آن سپهدار جفا...

كه بمرديم اغلب اي مهتر امان باقي‌اش از دفتر تعبير خوان

تو نظر داري و ليك امعانش نيست چشمه‌اي افسرده است و كرده است

زين همي ويد نگارنده فكر كه بكن اي بنده امعان نظر

تن بمردت سوي اسرافيل ران دل فسردت سوي خورشيد روان

در خيال از بس كه گشتي مكتسي نك به سوفسطايي بد ظن رسي

او خود از لب خرد معزول بود شد ز حس معزول و محروم از وجود

هين سخن تا نوبت لب خوايي است گر بگويي خلق را رسوايي است

چيست امعان چشمه را كردن روان چون ز تن جان رست گويندش روان

آن حكيمي را جان از بند تن باز رست و شد روان اندر چمن

دو لقب را او بر اين هر دو نهاد بهر فرق‌اي آفرين بر جانش باد

در بيان آن كه بر فرمان رود گر گلي را خار خواهد آن شود.8

دوم ـ قرآن مبدأ يا خاستگاه و سير راهبردي اين جريانات معارض را از بدو خلقت و پيش از خلافت دانسته و ريشه آن را در طبيعت تا سر حد فطرت آدم آدميان مي‌داند. جريانات متعارضي كه در جوامع، نظريات و نظامات سياسي بازتاب، نهادينه و متبلور گشته به گونه نگرش‌ها و گرايشات علمي، فلسفي و عملي سياسي و از جمله تاريخي نمودار گرديده و مي‌گردند. كما اينكه خداوند، در سوره بقره كه آغاز تفضيل و تفسير سوره حمد و آيات اجمالي آن به شمار مي‌رود، به برترين شكل و جامع‌ترين وجه، ساختار و سير راهبردي هدايت و مهدويت و عدالت مهدوي از يك سو و تاريخ و فلسفه تاريخ مهدويت و پيشامهدوي و نيز دوران مهدوي را از ديگر سو، تبيين، ترسيم و نمودار ساخته است. اين سوره، طي آيات اوليه، نخست به شاخصه‌هاي گروه‌هاي سهگانه هادين، هدايتگرايان و مهديگرايان حقيقي و يقيني و نيز جرايانات‌پنداري و توهمي غير و ضد آن‌ها مي‌پردازد و آنگاه شرايط و شيوه‌هاي اين دو رويكرد و سه رهيافت را طرح مي‌سازد. در همين راستا بر اين اساس، آنجايي كه خداوند اعلام مي‌فرمايد:

(اذ قال ربك للملائكة، اني جاعل في الارض خليفه! قالوا اتجعل فيها من، يفسد فيها و يفسك الدماء؟ و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك قال: اني اعلم ما لاتعلمون( (بقره / 30)

بياد آر آنگاه كه پروردگار تو به فرشتگان فرمود: ((من در زمين خليفه و جانشيني برگمارم))! گفتند: ((مي‌خواهي كسي را قائم مقام خويش قرار دهي كه در زمين فساد كنند و خونريزي نمايند؟)) خداوند فرمود: ((من مي‌دانم چيزي را كه شما نمي‌دانيد))

بدين ترتيب:

1. خداوند خلافت و جانشيني در زمين را رسما اعلام كرد. بر اين اساس، پيامبران و اولياي الهي و امامان معصوم(ع)، خليفه خاص و در اين راستا، مهدي موعود، امام و خليفه خاتم يا نهايي الهي و خاتم خلافت بوده و ساير انسان‌ها، هر كدام به تناسب شأن و كار ويژه خويش، خليفه عام الهي به شمار مي‌آيند.

2. فرشتگان با ادبيات ويژه الهي و قرآني، فساد و خونريزي كه كارويژه دو گروه ضالين و مغضوبين پيشگفته هستند را به عنوان بي‌عدالتي و تجاوزگري، يعني به ترتيب بسان راهبردهاي غير و ضد عدالت، به وسيله آدميان در زمين و در ميان خويش، مورد توجه قرار داده و مطرح مي‌نمايند.

3. فرشتگان در عين حال، تسبيح به حمد و تقديس الهي يا پاسداشت اسماء و ارزش‌هاي خدايي و نيز بازداشت از غير يا ضد آن‌ها را به مثابه اساس و اركان نظام عدالت، غايت هستي و آفرينش تلقي نموده و مورد تأكيد قرار مي‌دهند. اهم مواردي كه چهبسا به ترتيب رو در روي ضلالت و فساد از سويي و مغضوبيت و خونريزي در زمين از ديگر سو باشند. اين اسماء و ارزشها يا فضايل و در رأس همه عدالت كه به تعبير خواجه نصير‌الدين طوسي، ((كمال و تمام فضايل به آن بود))9 بدينسان مطلوب ذاتي و مورد مطالبه همگاني تمامي اركان و اجزاي هستي از جمله آدم و آدميان است. سير تاريخ و فلسفه آن، تحقق و توجيه يا تبيين اين جهت گيري‌ها، گرايش‌ها و نگرش‌ها به شمار مي‌رود.

4. خداوند در اينجا، با اعلام اينكه من چيزي را مي‌دانم، مي‌بينم و مي‌خواهم و سرانجام خواهم آورد كه شما نمي‌دانيد و خواهيد ديد، چهبسا حد نهايي آفرينش آدم، آدمي و آدميان را كه همان نظريه و نظام متعادل و متعال جهاني مهدوي، موعود و آينده سياسي باشد مورد اشاره و تأكيد قرار مي‌دهد. ضمن اينكه خداوند، بي‌عدالتي اعم از فساد و ضايع گذاشتن ساحت معنوي به وسيله ضالين يا گمراهان و فسق و خونريزي مغضوبين يا بدراهان را در دوران پيشامهدي نفي نمي‌نمايد؛ بلكه آن‌ها را به عنوان يك سستي، تعلل و كاستي از حدود الهي و ديگري تعدي، تجاوز و ستم يا جور، مورد سرزنش و انذار قرار مي‌دهد. بدين شكل، اركان دو گانه بي‌عدالتي را بسان ناهنجاري‌هاي نامطلوب و اركان دو گانه عدالت را به مثابه هنجار‌هاي مطلوب فطري و تاريخي به نمايش مي‌گذارد.

5. آنگاه خداوند (و علم آدم الاسماء كلها(. (بقره، 31) كليه اسما و يا كليت آن‌ها را به آدمي آموخت. به تعبيري، هارد ديسك ابر رايانه آدمي را با اسماي حسناي الهي و مبادي و شاخصه‌هاي كمال، جمال و جلال يا زيباييشناسي و زيباييگرايي، شكل داده و قسمت بندي نمود و او را مجهز به مبادي و ضروريات شناخت و معرفت، معروفات اعم از معقولات و معنويات عقلي و بنياد نگرش‌ها و گرايش‌هاي فطري و ضروري نمود. غايتنگري و غايتگرايي از جمله غايت آدمي يعني نظام مهدوي و ضرورت و زيبايي توحيد، امنيت، عدالت، آزادي و حريت و امانت و حتي دولت و حكومت در زندگي بشر و معروفيت و مطلوبيت آن‌ها و در نتيجه نگرش و گرايش بدان‌(ها)، به عنوان وديعه‌اي قرارداده شده در فطرت آدمي و نهادينگي و هنجارسازي آن‌ها، چه بسا در اين زمره باشند. اهم مواردي كه مطلوب فطري و ذاتي بشر بوده و در نتيجه مورد درخواست و مطالبه عمومي بشري و عموم تاريخي تمامي نظريه‌ها و نظام‌هاي سياسي بوده و دغدغه و داعيه‌هاي همگاني مي‌باشند. عدالت نهايي و مهدوي، مستلزم و حتي عين تأمين اين ضروريات بوده و تحقق اين ضروريات، لازمه عدالت مهدوي و عين آن به شمار مي‌رود. آدمي با وجود اين علم و آگاهي بنيادين كه سبب كرامت و مسبب سجده و بلكه مسجود فرشتگان گرديد، به علت سستي اراده دچار وسوسه و لغزش شيطاني شده و به ظلم به خود و خروج از عدالت دچار شد و از سكونت و آرامش همراه با آسايش و آزادي (كلا منها رغدا حيث شئتما( (بقره/ 35) بازماند. در نتيجه، آدم از بهشت نخستين اخراج شد و دچار هبوط گرديد. هبوطي كه در تفسير بدبينانه (پسي ميستي) مسيحي و آگوستيني،10 سقوط در زمين بوده و ناشي از جرم و گناه ذاتي آدمي و تبعيد و بازداشت به منظور انتقام از او به شمار مي‌آيد. حال اين كه هبوط در تفسير واقعبينانه اسلامي و قرآني، فرود در زمين بوده و ناشي از همان لغزش عارضي در اثر نااستواري اراده آدمي بوده. اعزام براي آموزش و پرورش به محل آزمايش، به منظور تقويت اراده و بازسازي ايمان و عمل صالح انسان‌هاست تا بدانوسيله توان بازگشت و دست‌يابي به حد نهايي خويش را در زمان و در زمين و آن گاه در حيات جاودانه بازيابند. مهدويت، سير اين راهبرد و نظام سياسي و عادلانه، ساختاري راهبردي و نهايي آن در زمين و در زمان به شمار مي‌رود. هرچند در اين سير، به تصريح الهي، (بعضكم لبعض عدو( (بقره، 36). دوران پيشامهدي و زندگاني و رابط سياسي بشري، همواره همراه با تعدي و عداوت، هرچند عارضي است. در عين حال، به مصداق (لكم في الارض مستقر و متاع الي حين( (بقره/ 36) در دوره استقرار در زمين و تا زمان معين، خواه طي دوره عمر آدمي و يا تا دوره نهايي مهدوي، انسان‌ها و جوامع انساني، از مهدويت و مراتب لازم برخوردار خواهند بود.

6. خداوند به عنوان يك نقطه عطف با بيان اين كه؛ (قلنا اهبطوا منها جميعاً فاما ياتينكم مني هدي فمن تبع هداي فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون( (بقره/ 38) كه ميفرمايند: ((گفتيم فرود آييد از بهشت همه شماها و ((آدم، حوا و شيطان)) تا آنكه از جانب من به سوي شما آيد. پس هر كس پيروي كند راهنمايي مرا، هرگز (در دنيا و آخرت) بيمناك و اندوهناك نخواهد گشت)). در اينجا برآمد ضلالت و مغضوبيت و در نتيجه فساد و خونريزي يا فسق را كه ظلم به معناي اعم ناميده و غير يا ضدعدالت، هدايت، مهدويت و استقامت مي‌خواند، يكي خوف يا ناامني، جنگ، تهديد و ارعاب و ناپايداري و بي‌ثباتي و عدم صلح و آرامش و اضطراب دانسته و ديگري حزن، استرس، افسردگي، روانپريشي و دلمشغولي و اضطرار مي‌داند. وضعيتي كه آن‌ها را يكي منجر به ضيق (صدر و ارض) و تنگنايي (توبه، 118؛ نحل، 70 و 127؛ انعام، 125؛ هود، 12 و نيز توبه، 33 و 118) و ديگري منتهي به ضنك (و من اعرض عن ذكري فان له معيشته ضنكا( (طه، 124) يا تشتت و تعارض در زندگي و همزيستي سياسي و اجتماعي جهاني معرفي مي‌نمايد. اهم مواردي كه بسان اركان ظلم و بي‌عدالتي به معناي اعم و فراگير و به تعبير دقيق‌تر، غير يا ضد عدالت، يعني ظلم و جور (دوران) پيشامهدوي تا ايام ظهور يعني تا مرحله تحقق عدالت نهايي مهدوي قلمداد مي‌سازد. بدين ترتيب مبادي و اركان عدالت مهدوي عبارتند از: عقل و حكمت، هدايت و استقامت، تسبيح حمد و تقديس الهي، تبعيت از هاديان الهي و مكتب و نظريه و نظام راهبردي الهي و در نتيجه، عدم خوف يا امن و عدم حزن و يا نشاط، بهجت و سرور است.

سوم ـ روايت قراني، در همين راستا، دو جريان نخست يهودي ـ مسيحي و آنگاه اسلامي و امت‌هاي مربوط را در راستاي دين متكامل الهي اسلام به عنوان چگونگي و مصاديق عيني اجتماعات مدني دوگانه رويكردهاي يا نگرش‌ها و گرايشات متعارض راستين و ناراستين و رهيافت‌هاي سه گانه هادين، ضالين و ستمگران، به صحنه عيني و عملي تاريخي و جهاني آورده و رودررويي آن‌ها را به عنوان دو رهيافت، يكي، ميانهروانه، متعادل و انقلابي و ديگري، رهيافت متعارض افراطي ـ تفريطي يا راديكالي ـ محافظه كارانه، همچون صهيونيسم جهاني و نومحافظه كاران صهيونيسم مسيحي معاصر، نشان داده و به نمايش مي‌گذارد. يكي جريان جور ـ ظلمگرا يا عدالتگراي طبيعي (تنازعي و سلطه گرايانه) ـ تك ساحتي و مادي بوده و ديگري، جريان عدالتگراي حقيق و يقيني است. جريان نخست واهمه عدالت ـ پنداره عدالت يا توهم ـ ظن عدالتگرايي و ضد عدالت ـ شبه عدالت به شمار رفته، شبه ـ ضد مهدويتگرايي و تفلسف ـ سفسطه تاريخي و سياسي است. و ديگري عدالت و مهدويتنگري و گرايي راستين و فلسفه سياسي و فلسفه تاريخ درستين است.11

ب) رهيافت روايي

پر شدن جهان از قسط و عدالت، به وسيله مهدي و زمان او، همچنان كه دنياي پيشامهدي پر از ظلم و جور است، از جمله روايات مهدوي است كه پراكنش زيادي در ميان منابع روايي الهي، اسلامي و به خصوص شيعي دارد.12 سنت يا روايت معصوم(ع)، كه عمدتاً عهده‌دار تفسير، تفصيل و تطبيق يا نشان دادن ساز كار و روش تحقق عيني و شكل عملي مفاهيم، احكام و نظريه‌هاي قرآني از جمله عدالت مهدوي و (فلسفه) تاريخ و نهايت آن است، بدترين ناهنجاري‌هاي دوران غيبت و انتظار و اركان دوگانه آن‌ها را ظلم و جور مي‌داند. ظلم به معناي نارسايي تك ساحتي مادي و تعلل نسبت به حق و حد و عاطل گذاشتن ساحت معنوي و متعال و در نتيجه ضايع نمودن و به فساد كشانيدن جامعه حتي در ساحت مادي است. اين همان ظلم به معناي اعم و فراگير است. جور، علاوه بر اين، تسلط ساحت مادي و سيطره بلامنازع آن بر ساحت معنوي و ابزاريسازي آن در جهت تبعيض و تنازع و در نتيجه سلطهگري افراد، گروه‌ها و اجتماعات بشري به شمار مي‌آيد. بر اين اساس، راهبرد تك ساحتي، ظلم و بي‌عدالتي به شمار رفته، كما اينكه راهبرد تنازعي و هژمونيك داروينيستي، جور و ضد عدالت محسوب مي‌گردد. اهم مواردي كه اركان و مبدأ دوگانه هرگونه بي‌عدالتي در جامعه و جهان است. اين در حالي است كه فطرت انساني و انسان فطري، فطرتاً از اين ظلم و جور گريزان و تمامي نظريات و نظامات سياسي، ولو به صورت ظاهري و جزئي، دغدغه و داعيه عدالت به معناي قسط و عدل يا رسايي و سازواري مادي و معنوي، توازن بخش‌هاي اقتصادي، سياسي و فرهنگي و توسعه و تعادل ميان آن‌ها و تناسب افراد، گروه‌ها و جوامع انساني، چه بسا در گستره جهاني را داشته و دارند. دو تعريف رسا از عدالت، در تعبير امام عدالت، علي(ع) ارائه شده است؛ يكي مبين رسايي بوده و ديگري مبين سازواري است و هر دو در حقيقت، اركان دوگانه عدالت به معناي اعم را تشكيل مي‌دهند. يكي، ((اعطاي كل ذيحق حقه))،13 دادن و رساندن هر ذيحقي به حق خويش، از جمله اداي حق ساحات مادي و معنوي انسان‌ها و جوامع انساني. ديگري، ((يضع كل شي في موضعه))،14 قرار دادن هر چيزي در جايگاه خويش، از جمله قرار دادن ساحات مادي و ساحات معنوي در جايگاه متناسب خود، بهدور از تجاوز هر يك از بخش‌هاي اقتصادي، فرهنگي و سياسي به حدود يكديگر و سرانجام تنظيم و تأمين توسعه اقتصادي، توأمان با تعادل سياسي براي تعالي فرهنگي، معنوي و اخلاقي است. تعادل سياسي نيز اعم از تأمين، تنظيم و تناسب، آزادي‌هاي مشروع فردي افراد و گروه‌هاي اجتماعي، توأمان با عدالت اجتماعي، شامل عدالت اقتصادي، عدالت سياسي و عدالت فرهنگي و سرانجام به وسيله نقش و اقتدار سياسي مشروع و قانوني دولت و امامت و كارگزاري آن است. تنها در اين چنين شرايطي، امكان برقراري عدالت به معناي تكافي و تساوي و بر اساس تناسب و توازن همه جانبه ميان عرصه‌ها و گستره‌هاي فردي، جمعي و اجتماعي تا سر حد جهاني، عملي بوده و نمودار خواهد شد. تعبير قرآني و روايي، جهل اعم از ناداني و ناآگاهي، ناشي از (ختم الله علي قلوبهم و علي سمعهم و علي ابصارهم غشاوه( (بقره/ 7) منشأ هدايتناگرايي و سبب ضلالت يا گمراهي و نيز مسبب بدراهي در نگرش و گرايش مدني، ديني و مهدويت و عدالتگراي نهايي بوده و يكي را به عنوان ظلم و فساد و ديگري را به عنوان جور و فسق معرفي مي‌سازند. اهم اركان دو گانه ناهنجاري‌ها، با تمامي آثار و آسيب‌هاي زيانبار پيشگفته كه در پي داشته و دارند. كما اين كه عقلانيت وحيانيت و عبرت‌هاي تاريخي و جهاني يا تجارب عملي، علمي و عرفي را، منشأ علمي و نظري هدايت و مهدويتگرايي راستين قلمداد مي‌سازند.

ج) رهيافت نظري

انديشوران، به ويژه فلاسفه سياسي اسلامي، انسان را داراي استعدادها و امكانات و متقابلاً نيازها و كشش‌هايي مي‌دانند كه به منظور بروز، باروري و بهره‌وري آن‌ها، همواره در كوشش است. همچون بذري، كه بايسته و شايسته است به گياه و درختي تناور تبديل شده و ميوه و ثمره دهد. بذرهايي كه با پيدايش شرايط مناسب رشد مي‌كنند. چنانكه خواجه نصير در ابتداي سياست مدن كتاب اخلاق ناصري تحت عنوان احتياج خلق به تمدن مي‌گويد: ((هر موجودي را كمالي است، و كمال بعضي موجود است در فطرت... از وجود متأخر)) است.15 همچنين ((هر چه كمال او از وجود متأخر بود، هر آينه او را حركتي بود از نقصان به كمال))،16 به تأكيد وي ((و آن حركت بي‌ياري اسبابي كه بعضي مكملات باشند و بعضي معدات (ابزار و زمينه ساز)، نتواند بود))17. دولت مهدوي، عامل كمال و عدالت مهدوي، صورت، نظام و نهايت سير، تاريخ و فلسفه تاريخ بشري و مهدوي است. بدين ترتيب، عدالت و شرايط عادلانه، زمينهساز ظهور و اثربخشي اين استعدادها بوده و در عين حال، غايت آن به شمار مي‌رود. عدالت جهاني و جهان عادلانه، برترين غايت و شرايطي است كه تمامي امكانات انساني، به ويژه با توجه به اجتماعي بودن آن، از قوه به فعليت درآمده و فعاليت مي‌يابند. آن هم در تمامي عرصه‌هاي ذهني، روحي و رواني و جسماني، در تمامي بخش‌هاي اقتصادي، فرهنگي و سياسي يا در ساحات مادي يا ابزاري و نيز معنوي يا نرم‌افزاري و همچنين در تمامي گستره‌هاي فردي، جمعي يا گروهي و اجتماعي تا سطح جهاني است. بدين ترتيب عدالت، هم به معناي رسايي و فراگيري تمامي اين عرصه‌ها، ساحات، بخش‌ها و گستره‌ها و سازواري، تناسب و توازن يا تعادل، اعم از تكافي و تساوي ميان اين‌ها به عنوان زمينه‌ساز و عامل توسعه و تعالي مطلوب است. همچنين عدالت به معناي رسيدن اين موارد به حد نهايي خويش، مطلوبيت دارد. در نتيجه، انسان‌ها و جوامع انساني همواره خواستار ودر پي دستيابي به اين حد مطلوب هستند و پيوسته بر اين اساس و در اين راستا تدبير و تلاش مي‌نمايند. حكيم ابونصر فارابي، بنيان گذار فلسفه سياسي در تاريخ و جهان اسلام و ايران نيز در كتاب آراء آهل مدينه فاضله، در اين زمينه معتقد است: ((صورت (نهايي و نظام) هيچيك از... (پديده‌ها از قبيل انسان) از بدو آفرينش بدانها اعطا نشده است و بلكه نخست به هر يك از آن‌ها، مادت آن‌ها كه وجود بالقوه (بعيده) آن‌ها به آن بود، به آن‌ها اعطا شده است (نه وجود بالفعل آن‌ها)؛ زيرا آنچه نخست بدان‌ها اعطا شده است، تنها ماده اوليه آن‌ها بود و از اين جهت است كه دائماً به سوي تحصيل صورتي كه فعليت و وجود بالفعل آن‌ها به آن است)).18 عدالت در تعبير فارابي نيز در اين راستا، همان ((استيفاي حق))، يعني فعليتبخشي تمامي استعدادهاي انساني و صورت دهي سازمان و نظام‌مندي و بهره‌گيري و به كار‌گيري همگي امكانات انساني تا سطح جهاني است. 19

كفر و دين هر در رهش پويان وحده لاشريك له گويان

دستيابي به اين حد، در رويكرد فلسفي سياسي متعادل و متعالي نيز نهتنها با هدايت الهي ميسر است، بلكه صرفاً با مهدويت و موعوديت حقيقي و يقيني، عملي و تحقق‌پذير است.

برآمد

((عدالت))، به معناي كمال، اعم از رسايي و سازواري دروني و بروني پديده‌ها، در نتيجه كارامدي اعم از اثربخشي و بهره‌وري نهايي، اساس نظام هستي و جهان آفرينش بوده، زيبايي و ضروري به شمار مي‌رود و در نتيجه، غايت نهايي و نهايت غايي تاريخ سياسي ونظام جهاني انساني و جامعه انسان‌ها به شمار مي‌رود. زيبايي و ضرورتي كه هر سه منشأ معرفتشناختي بشري يعني، هم عقل و وحي و عرف و تجربه بشري، به ترتيب بر ضرورت، حدود و تطبيق يا كاربري آن تأكيد و اتفاق دارند. عقل و فطرت آدمي و همگي آدميان، بنياد و ضرورت آن را به صورت اجمالي تعيين و تجويز كرده و ديگري، گرايش بدان را مورد تأكيد قرار مي‌دهد. وحي الهي، مباني و حدود كلي عمومي آن را به صورت تفصيلي تبيين و تحديد نموده و هنجارينهسازي و منش‌مندي آن را مورد تأييد قرار مي‌دهد. كما اين كه عرف و تجربه سياسي بشري به ويژه با كمك پيش بيني‌ها و پيش‌گويي‌هاي الهي، روايي و ماورايي اشراقي، كشفي و شهودي و برخي الهامات و حتي رؤياها همچون رؤياهاي دانيال نبي(ع) كتاب دانيال نبي در عهد عقيق و نيز تفسير رؤياهاي دانيال(نبي) و از جمله ضمن چگامه‌هاي پيشين و موجود، نوعاً شكل و سازكار عملي و تحقق عيني آن را به صورت تطبيقي، ترسيم و تنظيم ساخته يا ساختار و نظام آن را دريافته و شاكله آن را مورد توجه و عمل قرار مي‌دهد.20 بدين ترتيب عدالت مهدوي، غايت نهايي حقيقي و نهايت غايي يقيني سياست، تاريخ سياسي، انسان، جامعه و جهان انساني و از جمله علم و فلسفه سياسي، تاريخ و مهدويت بوده و فلسفه تاريخ سياسي حقيقي و يقيني، معطوف به عدالت مهدوي و به عنوان مطلوبيت نهايي، مورد مطالعه و مطالبه قرار مي‌دهد. بدين سان تاريخ، عدالت و مهدويت، به ويژه در بستر سياست و نيز فلسفه تاريخ، (فلسفه) عدالت مهدوي، به ويژه در گستره علم و فلسفه سياسي، به هم گره خورده و در آيندهنگري و آيندهگرايي و پيشبيني و پيشگويي عملي و فلسفي سياسي كارآمد و كارگشا خواهند بود. به اعتباري ديگر، علم و فلسفه سياسي حقيقي و يقيني، با رويكرد مهدويت به تاريخ سياسي و با رهيافت تاريخي به مهدويت و عدالت مهدوي، به نقد و نفي تفلسف و سوفيسم يا پندار و توهم علمي و فلسفي نظري و عملي سياسي، تاريخي، مهدويت و عدالت و حتي عدالت مهدوي پرداخته و از جريانات تحريفي و انحرافي در زمينه سياسي و آينده‌نگري باز مي‌دارد. در نتيجه، در جهت حركت تاريخساز مهدويت حقيقي و عدالت مهدوي يقيني، متعادل و متعالي، اثرگذار خواهد شد. در رهيافت متعادل و متعالي يا راهبرد تعادل بخش مهدويت و فلسفه تاريخ، حركت انسان، گروه‌ها و جوامع انساني و جامعه جهاني، به سوي غايت، مهدويت و عدالت مهدوي، سيري پيوسته و پايدار است. پيوسته و گسست ناپذير، ولي با برخي افراط و تفريط‌ها و با فراز و فرودهاي گوناگون، زياده روي‌هاي راديكاليستي و واماندگي‌ها و واگرايي‌هاي محافظهكارانه تحريفي و انحرافي، كژتابي و واگردهاي كوچك و بزرگ، البته نه ميان گروه فرهيختگان اهل حق، آزاده و هماره منتظر، آماده و پويايي انقلابي، مهدي‌گرايان و عدالتگرايان حقيقي و يقيني كه سيري گسست ناپذير را طي مي‌نمايند، بلكه ميان اكثريت توده مردم و جوامع جهاني و نظريات و نظامات سياسي اومانيستي يا تحريفي و انحرافي ناشي از پندارگرايي و تفلسف سياسي و نيز توهمگرايي اساطيري و سوفيسم و سفسطه سياسي. اين جريانات، نوعاً، هم از حيث نظري و نگرش و نسبيت نيهيلسم روشي سياسي پسامدرنيستي گشته و مي‌گردند. در عين حال، هر بحران و بن‌بستي را مي‌توان با ارجاع به رهيافت متعادل، حقيقي و يقيني مهدويت و علم و فلسفه تاريخي و مهدوي و عدالت مهدويت و با الگو قرار دادن مهدويتگرايان واقعي، حقيقي و خودساخته، از نااميدي، سرخوردگي، خودباختگي يا متقابلاً طغيان، غرور و سركشي بازداشته و به مسير متعادل و تعالي بخش عدالت مهدوي و علم و فلسفه تاريخ بازگرداند. در اين صورت، هر شكست و اشتباهي مي‌تواند تنبه و آموزشي باشد براي برش از ناهنجاري‌ها و ستيز بنيادين با آن‌ها و نگرش و گرايش به هنجارهاي انساني، الهي و مهدوي و به ويژه عدالت مهدوي و گرايش همه جانبه، سازوار و هدفمند بدان‌ها. بدين ترتيب، در حد مرتبه بنيادين و ممتد آن، سير تاريخ عدالتگرايي مهدوي، عموماً، چه عالماً يا آگاهانه و ارادي و چه ناخواسته و به تعبير قرآني، طوعاً يا كرهاً، پيوستگي وجود دارد. در مرتبه نبياني و ماهوي، سير تاريخ، نگرش و گرايش عدالتخواهانه و مهدويت، موعوديت، آينده و نهايتگرايي، گروه فرهيختگان فهيم و متعادل و تعاليگرا، كاملاً پيوسته بوده و در گرايش و بسيار فراتر از آن در نگرش ديگران، به ويژه در ميان راهبران و پيروان مكتب‌ها نظريه‌ها و نظام‌هاي سياسي و جريان‌هاي تحريفي و انحرافي ديني يا اومانيستي شبه علمي و ضد فلسفي، غالباً يا نوعاً متعارض اعم از سكولاريستي و متقابلاً بوديسمي يا دنياگزين و نيز دنياگريز، گسستگي وجود دارد، حال اينكه در مرتبه شكلي و سازكارها و سياست‌هاي عملي، باز در اينگونه مرام‌ها، نسبيت مطلق، نيهيلسم و سرانجام آنارشي يا هرج و مرج، اغتشاش و درهمي روشي، منشي و كنشي در زمينه عدالت، عدالت مهدويت و فلسفه تاريخ و حتي خود فلسفه و تاريخ حكم فرماست.21 اينچنين وضعيت نابهنجار و تعارض خيزي، در اين چنين مكاتب، مردم و پيروان و مناطقي كه اين نظريات رايج و غالب است، طبيعي و اجتنابناپذير به نظر مي‌رسد، ولي در ميان اقليت روشن، فرهيخته و پيشتاز، هر چند به شكل كمابيش و با فراز و فرودهايي، عدالتگرايي مهدوي به صورت بنيادين و جوهري جريان دارد. از حيث شكلي و ظاهري نيز، در صورت تبيين نظري و به ويژه ترسيم سياست‌هاي راهبردي علمي، به ويژه با طراحي و برنامهريزي بنيادين، فراگير، نظام‌مند و هدف‌مند، به خصوص در نهادها، نظريه‌ها و نظامات نمونه و زمينه‌ساز مهدوي، همچون جمهوري اسلامي ايران و به وسيله آن، مي‌تواند بر همگرايي و هماهنگي اين گرايش‌ها افزوده و در بررسي بروز و بهره‌وري مهدويتگرايي حقيقي و انقلابي در كشور، جهان اسلام و جهان معاصر، كه مصداق بارز انتظار پويا، سازنده و انقلابي فرج است، راهنما، راهبر و راهگشا باشد (انشاء ا...).

------------------

پي نوشت ها:

1. استاديار علوم سياسي دانشگاه تهران.

2 . خواجه نصير، اخلاق ناصري، تصحيح و تنقيح مينوي و حيدري، ص 305.

3 غرر الحكم، كلمات قصار مولاي متقيان(ع)، آمدي، ترجمه انصاري، تهران، بي‌نا، بي‌تا، به تعبير مولوي؛

عدل چه بود وضع اندر موضعش ظلم چه بود وضع در ناموضعش

ونيز؛

عدل چه بود، آب ده اشجار را ظلم چه بود آب دادن خار را.

4 . ر.ك: 1ـ والش، اچ.دبيليو. مقدمه‌اي بر فلسفه تاريخ، ترجمه علايي، تهران، اميركبير، 1363، 2ـ تاين بي، آرنولد، فلسفه نوين تاريخ، ترجمه و تلخيص، پاسارگاد، تهران، فروغي، 1356. 3ـ مطهري، مرتضي، جامعه و تاريخ، از سري مجموعه شش گانه جهان بيني‌هاي اسلامي.

5 . ر.ك، هال سل، گريس، تدارك جنگ بزرگ، بر اساس پيش‌گويي‌هاي انبياي بني اسرائيل. ترجمه خسرواسدي، تهران، رسا، 1377، جنگ بزرگ ياهار مجدون، تئوري و توطئه جنگ نهايي.

6 . شريعتي، علي، امت و امامت، تهران، قلم، 1358، ص 41.

7 . ر.ك: تدارك جنگ بزرگ، پيشين.

8 . مولوي، مثنوي، دفتر ششم، ص 1020.

9 . خواجه نصير، اخلاق ناصري، ص 109.

10 . آگوستين، قرن ششم ميلادي، بنيانگذار فلسفه سياسي مسيحي در كتاب شهر خدا.

11 . سوره بقره، آيات 287 ـ 40، به تفصيل به سير و ساختار اين جريانات و تعارضات جهاني آن‌ها تا سر حد نهايي و مهدوي پرداخته است.

12 . مجلسي، مهدي موعود، جلد 13 بحارالانوار، ترجمه دواني، ص 1135.

13 . غررالحكم.

14 . همان.

15 . اخلاق ناصري، خواجه نصير، ص 247.

16 .همان.

17 . همان.

18 . آراء اهل مدينه، صص 7ـ136.

19 . همان، ص 171.

20 . ر.ك: 1ـ عهد عتيق، از جمله كتاب دانيال نبي و نيز كتاب حزقيال نبي در آن و نيز تفسير رؤياهاي دانيال نبي؛ 2ـ بوچك، گي، آخرين اكتشافات نستر اداموس، ترجمه المعي، تهران، صفي عليشاه، 1377. 3ـ ادي، ك. ساموئيل ن، آيين شهرياري در شرق، ترجمه بدره‌اي، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1347، به ويژه فصل نخست، شامل برخي چگامهاي شرقي و ايراني در زمينه آينده نهايي تاريخ، مهدويت و عدالت؛ 4ـ ديوان شاه نعمت‌الله ولي، در زمينه آينده‌نگري مهدوي.

21 . ر.ك: ميشل فوكو، فراسوي ساختارگرايي و هرمونتيك، هيوبرت دريفوس و پل رابينو؛ فلسفه در بحران، داروي ؛ ترديد، بابك احمدي، و ساير آثار پسامدرنيستي.